


مقایسه تفسیر شهید مطهری و علامه مصباح یزدی از آیه یازدهم سوره «رعد» درباره سنت تغییر سرنوشت جوامع*

محمد نقیب‌زاده / استادیار گروه علوم قرآن و تفسیر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع

mmn@qabas.net  orcid.org/0009-0003-7587-5282

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲ - پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۰۴

چکیده

نقش رفتار جوامع در سرنوشت خویش و تأثیر رفتار انسان‌ها بر وضعیت آینده خود، از موضوعات مهم جامعه‌شناختی قرآن به‌شمار می‌رود. یکی از پرسامدترین آیات محل استناد در این بحث، کریمه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» است. این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی به دو دیدگاه عمده در برداشت از این آیه، برای موضوع «نقش داشتن جوامع در سرنوشت خود» پرداخته است. علامه طباطبائی و آیت‌الله مصباح یزدی با استناد به سیاق، ضمن نفی عمومیت از این آیه، نسبت به تغییر شرایط از نیک به بد و از بد به نیک، آن را محدود به تغییر شرایط از مطلوب به نامطلوب کرده‌اند؛ اما شهید مطهری و برخی دیگر از مفسران با برداشتی فراسیاقی، این آیه را شامل هر دو گونه تغییر (نیک به بد و بد به نیک) می‌دانند. این مقاله با دفاع از دیدگاه دوم، به مستندات این برداشت فراسیاقی پرداخته و ضمن نقد دیدگاه اول (مخالفتان تعمیم)، شواهد قرآنی و روایی برداشت گسترده از آیه مدنظر را ارائه داده است.

کلیدواژه‌ها: پیشرفت ملت‌ها، پسرفت ملت‌ها، سنت تغییر، شهید مطهری، علامه مصباح یزدی.

نقش آفرینی اقوام در سعادت یا شقاوت خویش از لوازم دیدگاه اختیار در مباحث انسان‌شناسی است. هر دو فیلسوف گرانمایه معاصر، شهید مطهری و علامه مصباح یزدی تأثیر انسان و اقوام در سرنوشت نیک یا بد خویش را پذیرفته‌اند - چنان‌که اشاره خواهیم کرد - و تأثیر اقوام در نیک‌بختی یا شوربختی خویش، از نتایج اختیارگرایی این دو استاد فرزانه در مباحث انسان‌شناسی است. با این‌همه، در تفسیر آیه یازدهم سوره مبارکه رعد، دو رویکرد متفاوت از دو مفسر یادشده دیده می‌شود: شهید مطهری با برداشتی فراسیاقی از آیه مزبور، نتیجه گرفته است: خدا سرنوشت یک قوم را از نیک به بد یا از بد به نیک تغییر نمی‌دهد، تا اینکه آنها وضعیت خود را تغییر دهند. اما علامه مصباح یزدی با استناد به سیاق، این آیه را مربوط به خصوص تغییر وضعیت از نعمت به نعمت می‌داند.

۱. پیشینه بحث

این موضوع در تفاسیر گوناگون، مطمح‌نظر مفسران قرار گرفته و در برخی از مقالات علمی نیز بررسی شده است؛ از جمله: مقاله «تحلیل آراء مفسران در تفسیر آیه ... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» براساس مفهوم میثاق اجتماعی در ادوار تاریخی» (بادکوبه هزاوه و دهقانی فارسانی، ۱۳۸۷). در این مقاله نویسندگان کوشیده‌اند با ارائه مطالعه موردپژوهانه، تغییر و تحول دیدگاه‌های مفسران قرآن کریم را از آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» با تأکید بر مفهوم «میثاق اجتماعی» به بوته آزمون بگذارند. این مقاله از منظر روش‌شناسی تفسیر، دچار این کاستی جدی است که به‌رغم توجه ویژه برخی از مفسران (مانند علامه طباطبائی و علامه مصباح یزدی) به سیاق، به این موضوع نپرداخته و نیز از شواهد روایی بحث نیز غفلت ورزیده است.

مقاله «تحلیل، مقایسه و نقد دیدگاه مفسران درباره سنت تغییر (ذیل آیه ۱۱ سوره رعد)» (صدری فر و همکاران، ۱۳۹۷). در این مقاله هرچند به سیاق توجه شده، اما در نقد سیاق - که مهم‌ترین دلیل مخالفان عمومیت آیه یازده رعد است - تنها به یک بند اکتفا شده، بی‌آنکه در نقد جدی و مستدل آن، اقدام قابل توجهی صورت پذیرد. همچنین از شواهد روایی نیز شبیه مقاله پیشین، غفلت شده است.

اما رویکرد مقاله حاضر توجه به دلایل دو گروه (موافقان و مخالفان عمومیت) و بررسی سیاق و نیز عنایت به شواهد روایی بوده که در پژوهش‌های پیشین بدین‌صورت بدان پرداخته نشده است.

۲. تحلیل دو آیه محوری

علاوه بر آیه یازدهم سوره رعد، آیه دیگری که در این بحث، راهگشاست کریمه ۵۳ سوره انفال است. این دو آیه با تعبیری نسبتاً مشابه، بر تأثیرگذاری اقوام بر سرنوشت خویش تأکید کرده‌اند. در ادامه ضمن تفسیر این دو آیه، به دیدگاه‌های دو استاد فقید خواهیم پرداخت:

۱-۲. آیه اول

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال: ۵۳)؛ این

کیفر (فرعونیان) بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته است، تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در دل دارند، تغییر دهند (حال خود را به کفر و ناسپاسی و ستمگری بگردانند) و خدا شنوای داناست. این آیه با اشاره به سنت خداوند درباره اقوام و گروه‌ها، خصوصاً تغییر وضعیت یک گروه را از نعمت به نعمت (یا به تعبیر دیگر، از نیک به بد) مشروط به انتخاب خود آنان کرده است.

مرحوم طبرسی در تفسیر این آیه می‌نویسد: خداوند نعمتی را که به گروهی بخشیده است، از آنها برنمی‌گیرد، مگر اینکه آنان از حالات پسندیده به حالاتی ناپسند تغییر وضعیت دهند؛ بدین صورت که به جای اطاعت، به معصیت و در عوض سپاس نعمت، به ناسپاسی روی آورند (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۴۸).
فخررازی نیز با اعتراف به ظهور آیه در اثبات اختیار و نقش گروه‌های انسانی در سرنوشت خویش، به سبب شبهه‌ای که در فهم درست اختیار دارد، از ظهور آیه دست کشیده است (ر.ک: فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۴۹۶).

۲-۲. آیه دوم

«لَهُ مُعْتَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مَن خَلْفَهُ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ أَلٍ» (رعد: ۱۱)؛ برای او (آدمی) مأمورانی است که پی در پی، از پیش رویش و از پشت سرش، او را از فرمان الهی (حوادث غیرحتمی) حفظ می‌کنند. خداوند بر هیچ گروهی آنچه را دارند (از نعمت و رفاه یا بلا و سختی) تغییر نمی‌دهد، تا آنکه آنان آنچه را در خود دارند (از ایمان و کفر یا طاعت و فسق) تغییر دهند و هنگامی که خدا برای قومی (به خاطر اعمالشان) بدی بخواهد، پس هیچ بازگشتی برای آن نیست و جز او هیچ سرپرستی برای آنان نخواهد بود.

قید «بأنفسهم» در هر دو آیه یادشده به تعبیر علامه طباطبائی بدین معناست که نفوس انسانی محل نعمت الهی است و با تغییر جهت نفوس به سمت نادرست، نعمت نیز به نعمت و عذاب تغییر می‌یابد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۰۱). در فقره محل استناد (یعنی جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ») خداوند متعال با تعبیری نسبتاً متفاوت در مقایسه با آیه ۵۳ سوره انفال، بدون بیان صریح نسبت به نیک یا بد بودن نوع تغییر، اقوام را حاکم بر سرنوشت خویش معرفی می‌نماید.

حال سخن در این است که آیه دوم (رعد: ۱۱) که گفتیم نسبت به نوع تغییر (از نیک به بد یا از بد به نیک) صراحت ندارد، به کدامیک از این دو نوع یادشده از تغییر اشاره دارد؟ در اینجا دو دیدگاه عمده وجود دارد:

۲-۲-۱. دیدگاه نفی عمومیت

برخی از قرآن‌پژوهان بر اختصاص آیه مزبور، به‌ویژه تغییر نعمت به نعمت اصرار دارند؛ یعنی آیه یادشده را تنها درصدد بیان این نکته می‌دانند که با کفران نعمت از سوی انسان‌ها، خداوند نعمت آنها را به نعمت تغییر می‌دهد، بی‌آنکه آیه دلالتی بر نقش رفتار انسان‌ها بر تغییر نعمت به نعمت داشته باشد. باورمندان به این دیدگاه، دلایلی آورده‌اند که در ادامه بررسی می‌شود:

مهم‌ترین دلیلی که بر نفی عمومیت در آیه یازدهم رعد بیان شده، سیاق این آیه است:

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، ابتدا می‌فرماید: می‌توان از این آیه، عمومیتی استفاده کرد که برحسب آن میان حالات روحی انسان و اوضاع خارجی وی، چه در جنبه خیر و چه در جنبه شر، نوعی تلازم برقرار سازد. از این رو اگر قومی در حالت ایمان و اطاعت و شکرگزاری نعمت باشند، خداوند نعمت‌های ظاهری و باطنی خویش را شامل آنان خواهد کرد و این وضعیت تا زمانی تداوم می‌یابد که آنها در روش خود تغییر ایجاد کنند. در نتیجه با کفر و فسق آنها، خداوند نیز نعمت‌های خویش را به نعمت تغییر می‌دهد، و باز اگر آنها این روش خود را تغییر دهند و اهل ایمان و اطاعت و شکرگزاری شوند خداوند نیز نعمت‌ها را به نعمت تغییر می‌دهد.

اما علامه در ادامه می‌نویسد: ظاهر سیاق با این احتمال عمومیت سازگار نیست، به‌ویژه با توجه به جمله بعدی آن، یعنی: «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ فَلَا مَرَدَّ لَهُ» که بهترین گواه است بر اینکه مقصود از تغییر رویه قوم، تغییر از نیکی به بدی است، نه بعکس (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۱۱).

آیت‌الله مصباح یزدی نیز در ذیل بحث از سنت‌های الهی در تدبیر جوامع می‌فرماید: آیه اول (انفال: ۵۳) به وضوح درباره سلب نعمت است و آیه دوم (رعد: ۱۱) نیز در همین معنا ظهور دارد، به ویژه با توجه به قرینه‌ای که از آیه اول و سیاق آیات حاصل می‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۴۵۶).

ایشان در جای دیگری می‌نویسد: برخی مفسران با تمسک به اطلاق این آیه، آن را شامل عذاب نیز دانسته‌اند. آنان معتقدند: اگر قومی از جرگه مستحقان عذاب خارج شوند، خداوند هم سرنوشت آنان را تغییر می‌دهد. این برداشت با سیاق این گونه آیات تناسبی ندارد. از سیاق این آیات برمی‌آید که موضوع عدم تغییر، تنها مربوط به نعمت است، به‌ویژه آنکه قرآن کریم تأکید دارد که وقتی خدا نعمتی را به مردم ارزانی می‌دارد، خود آن را بازپس نمی‌گیرد، مگر آنکه شرایط و اوضاع درونی آن قوم به گونه‌ای تغییر یابد که آنان شایستگی پیشین خود را از دست بدهند (مصباح یزدی، ۱۳۹۳، ص ۵۲۷).

در بررسی این دلیل سیاقی نکته حایز اهمیت این است که سیاق خاص همواره مانع برداشت گسترده از پیام عام آیه نیست؛ چنان که در آیات متعددی از قرآن در میانه موضوعی خاص، بیانی عام و دلیلی شامل نسبت به موردی خاص و سایر موارد دیده می‌شود که نباید آن بیان را محدود به مورد سیاقی کرد.

به تعبیر دیگر، با وجود ویژگی‌های درون‌متنی آیات که جهت‌گیری خاصی را برای برخی از آنها موجب می‌شود، می‌توان از سیاق خاص آیه چشم‌پوشی کرد و عمومیت آیه را مدنظر قرار داد.

وجه این برداشت عام قابلیت فراگیری برخی از تعابیر درونی چنین آیاتی است؛ مانند این آیات کریمه:

«مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَاللِّرْسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةَ بَيْنِ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر: ۷)؛ آنچه از (غنائیم) اهل آبادی‌ها که خدا به فرستاده‌اش بازگردانده پس فقط برای خدا و برای فرستاده‌(اش) و برای

نزدیکان (و) و یتیمان و بینوایان و در راه مانده است، تا (ثروت‌ها) در میان توانگران شما [دست به دست] نگردد و آنچه را فرستاده [خدا] برای شما آورده است پس آن را بگیرید (و اجرا کنید)، و آنچه شما را از آن منع کرد پس خودداری کنید و [خودتان را] از [عذاب] خدا حفظ کنید که خدا سخت کیفر است.

این آیه درباره اموال فیء که بدون درگیری نصیب مسلمانان شده نازل گشته و در ضمن آن، پیام عمومی «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» آمده است که قابلیت برداشتی فراگیر و گسترده دارد. حال سخن در این است که آیا در این آیه، به استناد سیاق، می‌توان گفت: مفاد «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ...» اختصاص به فیء دارد یا حکمی عام و فرمانی فراگیر و شامل تمام عرصه‌های زندگی است؟

در برخی از کتب روایی، سخنی از امام صادق علیه السلام ناظر به برداشت عام از آیه، بدین تعبیر گزارش شده است:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَذْبَ نَبِيَّهِ فَاحْسَنَ آدَبُهُ، فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ: «إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ» ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَالْأُمَّةِ لِيَسُوْسَ عِبَادَهُ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۶).

امام صادق علیه السلام در این روایت، برای اثبات واگذاری تشریح احکام و امور جامعه اسلامی به پیامبر، به همان بخش مدنظر از آیه هفتم سوره حشر استناد کرده‌اند. پس این روایت شمول آیه را تأیید می‌کند؛ زیرا از آیه مشارالیه، تفویض احکام به پیامبر را نتیجه گرفته است. این روایت با تعابیر مشابه از برخی دیگر از امامان علیهم السلام در کتب گوناگون مشاهده می‌شود (بحرانی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۳۳۶-۳۳۹؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۲۷۹-۲۸۴).

علامه نیز ذیل این آیه می‌نویسد: این آیه با چشم‌پوشی از سیاق، چنان گسترده است که همه اوامر و نواهی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دربردارد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۲۰۴).

۱-۱-۲-۲. نمونه دوم

آیه ۱۹۵ سوره بقره می‌فرماید: «وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ و (اموالتان را) در راه خدا مصرف کنید و خودتان را با دستانتان به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد.

این آیه که تکمیل‌کننده موضوع جهاد در آیات قبل است، به هزینه‌کرد اموال برای جنگ در راه خدا فرمان می‌دهد. این کریمه هرچند در سیاق مربوط به جنگ و جهاد است، ولی جمله «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» دربردارنده نهی فراگیر نسبت به هرگونه افکندن خود در هلاکت است و پیام آن به سیاق هزینه‌مال در راه جهاد، اختصاص ندارد؛ چنان‌که علامه طباطبائی می‌نویسد: مطلق آمدن جمله «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» به معنای نهی از هر رفتار افراط و تفریط افکننده در هلاکت است و یکی از نمونه‌های چنین رفتارهایی بخل‌ورزی و امتناع از انفاق مال در هنگام جنگ است که موجب از بین رفتن قدرت نیروها و هلاکت آنها و غلبه دشمن بر آنان می‌شود؛ چنان‌که ریخت و پاش در انفاق و از بین بردن اموال موجب فقر و مسکنت و در نتیجه، انحطاط زندگی و بطلان مروت می‌گردد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۶۴).

از سوی دیگر برحسب برخی از روایات مربوط به سبب نزول، آیه مزبور درباره انفاق در راه جهاد نازل شده ولی

با توجه به قانون «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المورد» (معیار عمومیت لفظ آیه است، نه ویژگی مورد نزول آن) می‌توان آیه را از انحصار به جریان خاص نزول خارج کرد؛ همان‌گونه که امام صادق علیه السلام در روایتی به استناد آیه یادشده، هرگونه زیاده‌روی در انفاق (هرچند در غیر موضوع جهاد) را مذمت کرده و بر میانه‌روی در آن تأکید نموده‌اند (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۵۳). پس این جمله به‌رغم مناسبات سیاقی و نزولی، می‌تواند حکمی عام و فراگیر دربرداشته باشد.

۳-۱-۲-۲. نمونه سوم

آیه کریمه ۵۳ سوره یوسف می‌فرماید: «وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ». این آیه به گفته بیشتر مفسران، سخن حضرت یوسف علیه السلام است. مرحوم طبرسی این دیدگاه را به بیشتر مفسران نسبت داده است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۶۸). با وجود فرارگرفتن آیه مزبور در میان سخنان آن حضرت، جمله «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» در بردارنده حکمی کلی درباره نفس انسانی است؛ بدین بیان که طبیعت نفس انسان به خواسته‌های خود فرامی‌خواند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۹۸). از این رو احتمالی که برخی از مفسران داده و گفته‌اند: الف و لام «النفس» عهد است و بخصوص نفس حضرت یوسف علیه السلام اشاره دارد (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۳۶۸) دور از ذهن می‌نماید.

حتی گاهی خطاب خاص در برخی آیات، پیام چنین آیت‌هایی را به مخاطبان ظاهری آنها اختصاص نمی‌دهد و می‌توان خصوصیات ظاهری را کنار گذاشت و برداشتی تعمیم‌پذیر از آیه ارائه کرد؛ چنان‌که در برخی روایات ذیل آیات، چنین نمونه‌هایی دیده می‌شود؛ مثلاً در کریمه «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ وَوَيْتِي فَارْهَبُون» (بقره: ۴۰)، با وجود اینکه خطاب به بنی‌اسرائیل است، اما پیام عام آیه درباره وفای به عهد الهی و ارتباط آن با استجابت دعاست و در روایتی به همین مفهوم گسترده اشاره شده است: هنگامی که بنده‌ای خداوند متعالی را با نیت صداقانه و قلب مخلصانه بخواند دعایش پذیرفته می‌شود، پس از آنکه به عهد الهی وفا کند...؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ»؛ پس هر که (به عهد خدا) وفا کند خدا نیز به عهدش درباره مورد او وفا خواهد کرد (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۴۲).

موضوع فراگیری حکم به‌رغم دلالت سیاق، اختصاص به بحث درونی یک آیه ندارد و در دو آیه پیاپی و دارای سیاق یکسان نیز جاری است؛ بدین‌صورت که گاهی در دو آیه پیاپی دیده می‌شود آیه اول در بردارنده حکمی نسبتاً محدود است، اما آیه دوم در عین اشتغال بر حکم آیه پیشین و با وجود داشتن سیاق واحد با آن، پیامی فراگیرتر دارد؛ مثلاً در آیه ۸۳ اسراء خداوند متعال در وصف برخی از انسان‌های کم‌تحمّل و ناسپاس می‌فرماید: «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا»؛ و هنگامی که به انسان نعمت می‌بخشیم روی می‌گرداند و (متکبران) دور می‌شود، و هنگامی که بدی به او می‌رسد بسیار ناامید می‌شود.

اما در آیه بعدیه گویا به تبیین آیه پیشین می‌پردازد که چرا برخی آدمیان در مواجهه با نعمت، ناسپاس و به هنگام گرفتاری ناامیدند: «قُلْ كُلُّ يَمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (اسراء: ۸۴)؛ بگو: هر کس طبق روش (و خلق و خوی) خود عمل می‌کند، و پروردگارتان داناتر است به کسی که او ره‌یافته‌تر است.

از این آیه می‌توان برداشت کرد که علت آن ناسپاسی و نومیدی را باید در شاکله چنین افرادی جست‌وجو کرد: زیرا «كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»؛ همه برحسب شاکله و شخصیت اکتسای خویش رفتار می‌کنند و اعمال زایدۀ شاکله انسان است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۱۹۲).

واژه «كُلُّ» در ابتدای آیه، نشانگر عمومیت این حکم نسبت به همه انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر است. پس با وجود اختصاص آیه اول به انسان‌های ناسپاس، آیه دوم حکمی فراگیر درباره همه انسان‌ها بیان می‌فرماید و هرگز سیاق آیه اول گستره آیه دوم را محدود نمی‌کند.

نکته جالب توجه در آیه شاکله - برحسب گفته برخی از مفسران - فراگیری آن، حتی نسبت به خداوند متعال است. مرحوم طبرسی این کریمه را امیدبخش‌ترین آیه قرآن دانسته است؛ بدین بیان که قانون «كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ» درباره خداوند متعال نیز جریان دارد و عمل خدا نیز مطابق شاکله اوست و چون وجود خداوند متعال عین لطف و رحمت است، سزاوار کرم و جود است و هماهنگ با شاکله او بخشش‌بندگان است (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶ ص ۶۷۳).

نتیجه اینکه تنها به استناد سیاق، نمی‌توان قابلیت فراگیری در حکم یک آیه را نادیده گرفت و پیام عمومی آن را محدود به مواردی خاص کرد.

اما در خصوص استناد به جمله میانی آیه محل بحث (رعد: ۱۱)، یعنی «وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ» که علامه طباطبائی فرموده این تعبیر بهترین گواه است بر اینکه مقصود از تغییر رویه قوم، تغییر از نیکی به بدی است نه بعکس (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۱۱) و ظاهراً مستند ایشان در سیاق نیز همین جمله است، شاید بتوان گفت: این فقره، لزوماً بخش ابتدایی آیه (یعنی جمله «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ») را محدود به تغییر از نیک به بد نمی‌کند و می‌توان این بخش آغازین را به صورت عام (اعم از تغییر از خیر به شر یا شر به خیر) دانست و جمله میانی را از باب ذکر خاص بعد از عام، مخصوص تغییر از خیر به شر تفسیر کرد.

به دیگر سخن، بر پایه قاعده فراه‌های مستقل قرآنی که از سخنان علامه طباطبائی برداشت می‌شود، ممکن است گفته شود: در اینجا از جمله اول آیه، عام و از جمله دوم، خاص اراده می‌گردد.

علامه به مناسبتی دیگر به این قاعده چنین اشاره می‌کند: اگر روایات اهل بیت علیهم‌السلام را در موارد عام، خاص، مطلق و مقید به صورت کامل جست‌وجو کنی بسیار می‌یابی که از عام حکمی و از خاص حکمی دیگر استفاده می‌شود (ر.ک: طباطبائی ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۶۰).

۲-۱-۲. دلیل شمول

شاهد دیگری که آیت‌الله مصباح یزدی بر نفی عمومیت از آیه ۱۱ رعد آورده تعبیر آیه ۵۳ سوره انفال است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ». استاد در توضیح این شاهد می‌فرماید: آیه اول (انفال: ۵۳) به وضوح درباره سلب نعمت است و آیه دوم (رعد: ۱۱) نیز در همین معنا ظهور دارد، به‌ویژه با توجه به قرینه‌ای که از آیه اول حاصل می‌آید (مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۴۵۶).

پرشش اساسی در برابر این قرینه آن است که چه ایرادی دارد یکی از دو این آیه با وجود قدر مشترک میان آن دو، پیامی فراگیرتر و کلی تر داشته باشد؟ به تعبیر فنی، نسبت میان این دو آیه، نسبت مطلق و مقید نیست تا یکی از این دو تقییدکننده دیگری باشد. برای مثال، در برخی آیات قرآن، پس از اشاره به موضوع پاداش انفاق کنندگان، فرموده است: بر اینان نه ترسی هست، و نه غمگین می‌شوند: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (بقره: ۲۷۴ و ۲۶۲).

روشن است که این آیه حکم نفی خوف و حزن را به انفاق کنندگان اختصاص نداده و هرگز تقییدکننده آیاتی نیست که خوف و حزن را از مؤمنان و مصلحان نفی کرده است؛ مانند «فَمَنْ أَمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (انعام: ۴۸). پس نمی‌توان ادعا کرد که مقصود از «مؤمن» و «مصلح» در این گونه آیات، تنها انفاق کنندگان است.

۳-۲-۲. بیان انحصاری

دلیل دیگری که از سخنان علامه مصباح یزدی بر تأیید دیدگاه نفی عمومیت، قابل برداشت است استناد به بیان انحصاری آیه یازدهم رعد است. علامه مصباح یزدی در این باره می‌نویسد:

در آیه ۵۳ سوره انفال می‌خوانیم: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ برای اینکه خدای متعالی نعمتی را که به گروهی داده است دگرگون نمی‌سازد، مگر اینکه آنان خود، احوال خود را دگرگون کنند. یعنی: از حالاتی همچون ایمان و شکر و تقوا به حالاتی نظیر کفر و کفران و عصیان بگردانند.

در آیه ۱۱ سوره رعد می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» و إذا أراد الله بقوم سوءاً فلا مرد له و ما لهم من ذونه من وال؛ خدای متعالی آنچه را در نزد گروهی هست دگرگون نمی‌سازد، مگر اینکه آنان، خود آنچه را در ضمایر (و دل‌ها)شان هست دگرگون کنند. و چون خدای متعالی برای گروهی بدی خواهد جلوه‌گر ندارد و آنان را بجز او دوست و یاری نیست.

آیه اول به وضوح درباره سلب نعمت است و آیه دوم نیز در همین معنا ظهور دارد (مخصوصاً با توجه به قرینه‌ای که از آیه اول حاصل می‌آید و سیاق آیات). یعنی: خدای متعالی نعمت‌هایی را که به مردم عطا فرموده است از آنان بازپس نمی‌گیرد، مگر اینکه اوضاع و احوال باطنی و معنوی‌شان تغییر کند و به باطل بگردانند و اگر چنین کنند نسبت به آنان اراده سوء خواهد کرد، و اگر خدای متعالی نسبت به کسی یا کسانی اراده سوء کند، هیچ موجودی نمی‌تواند مانع اعمال و اجرای اراده وی شود.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، آیه مورد بحث (آیه ۱۱ رعد) نیز صراحتی ندارد در اینکه به‌محض تغییر وضع و حال نفسانی و درونی مردم، خدای متعالی اراده‌سوئی نسبت به آنان می‌کند، بلکه تأکید آیه، همه بر این است که تا زمانی که مردم راه ایمان و شکر و تقوا و اطاعت می‌پویند نعمت‌ها از آنان سلب‌شدنی نیست؛ چنان‌که جمله «و لئن كفرتم لئن غداً لئسديد» نیز صراحتی ندارد در اینکه حتماً خدای متعال ناسپاسان را عذاب می‌کند.

حاصل آنکه اگر چه تغییر حال از شکر به کفران، اقتضای سلب نعمت و نزول عذاب دارد، ولی این سنت قطعیت و اطلاق ندارد، بلکه مشروط و مقید است به عدم موانع. در اینجا، ممکن است سؤال دیگری پیش آید و آن اینکه آیا اگر مردمی به بلا یا و مصائبی گرفتار آمدند تا هنگامی که به صلاح نیابند و راه حق در پیش نگیرند همچنان در بند آن بلیات و مصیبت‌ها خواهند ماند یا نه؟

ما در مطالعات خود مطلبی نیافتیم که دال بر این باشد که مرتفع شدن شداید و مشکلات جز بر اثر تنبه و ندامت و توبه مردم ممکن نیست، بلکه قرآینی داریم بر اینکه چنین نیست و خدای تعالی گاهی از باب «املا» و «استدراج» و «امهال» و گاهی به حکم رحمت واسعه و سابقه خویش، مردمی را از سختی‌ها و دشواری‌ها و نامایمات نجات می‌دهد.

پس آنچه قطعی و یقینی و مسلم است این است که مادام که مردم نعمت‌های الهی را قدردانی و سپاسگزاری می‌کنند آنها را از دست نخواهند داد؛ ناسپاسی و عدم قدردانی نیز مقتضی سلب نعمت و نزول عذاب است، لکن تحقق یا عدم تحقق این امور بستگی دارد به اینکه سنت دیگری حاکم بر این سنت بشود یا نه؛ و اینکه آیا کدام سنت بر سنت دیگر حکومت و رجحان می‌یابد، برای ما انسان‌ها معلوم نیست و فقط به علم و حکمت و تدبیر و تقدیر الهی باز بسته است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ص ۴۵۶-۴۵۷).

این سخن، ذیل فرموده استاد گفتنی است: همان‌گونه که وابستگی تغییر نعمت به نعمت به اختیار مردم، در حد اقتضا بوده و حتمیت ندارد - چنان‌که ایشان نیز پذیرفته‌اند - در نقطه مقابل، این موضوع که تغییر نکردن نعمت به نعمت به اختیار مردم وابستگی تام داشته باشد نیز حتمیت ندارد. به دیگر سخن اینکه جناب استاد فرموده‌اند قطعاً اگر مردم نعمت‌های الهی را قدردانی کنند آنها را از دست نخواهند داد، سخنی در حد اقتضا بوده، نه حتمیت؛ زیرا ممکن است با وجود شکرگزاری و قدردانی مردم از نعمت‌ها، علل دیگری مانند امتحان یا ابتلای الهی موجب شود نعمت از مردم سلب شود؛ چنان‌که عواملی مانند «استدراج» یا رحمت الهی باعث می‌شود با وجود ناسپاسی مردم، نعمت از آنها سلب نشود.

همه این سخنان درباره تغییر یا عدم تغییر نعمت به نعمت است؛ اما ادعای این مقاله آن است که تغییر و عدم تغییر نعمت به نعمت نیز به اختیار انسان‌ها وابسته است، البته در حد اقتضا، نه حتمیت؛ چنان‌که از دیدگاه عمومیت - که در ادامه خواهد آمد - برداشت می‌شود.

نکته پایانی ذیل دیدگاه علامه طباطبائی و آیت‌الله مصباح یزدی بر نفی عمومیت این است که گاهی هر دو بزرگوار یادشده، با قطع نظر از سیاق، برخی از آیات را تفسیر کرده و سیاق خاص را مانع برداشت فراگیر از پیام عام آنها ندانسته‌اند. برای نمونه، علامه طباطبائی آیات متعددی را برحسب برداشت فراسیاقی توضیح داده است (برای نمونه، ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۵۴، ذیل آیه ۲۶ سوره انفال؛ ج ۱۲، ص ۲۸۵، ذیل آیه ۴۳ سوره نحل؛ ج ۱۵، ص ۹۵، ذیل آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ سوره صافات).

همچنین علامه مصباح یزدی نیز گاهی مواردی با نظر به اطلاق آیه، تفسیری فراسیاقی از آیه ارائه کرده است؛ مثلاً ذیل آیه «وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء: ۱۲۸) آورده است: هر چند این جمله در خصوص اختلاف‌های زناشویی است، ولی چون خود جمله اطلاق دارد، می‌توان گفت: در همه موارد، حتی درباره ارتباط مسلمانان با کفار نیز صلح بهتر است (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۴۲۱).

از این رو نقد مزبور بر دیدگاه نفی عمومیت، تنها ناظر به برداشتی است که از آیه محل بحث صورت گرفته است.

شهید مطهری و برخی از مفسران دیگر آیه ۱۱ سوره رعد را در برداشتی فراگیر، چنین تفسیر کرده‌اند که خدا سرنوشت یک قوم را از نیک به بد یا از بد به نیک تغییر نمی‌دهد، تا اینکه آنها وضعیت خود را تغییر دهند. به تعبیر دیگر، خداوند بر هیچ گروهی آنچه را دارند (از نعمت و رفا یا بلا و سختی) عوض نمی‌کند، مگر اینکه آنان آنچه را در خود دارند (از ایمان و کفر یا طاعت و فسق) عوض کنند (ر.ک: مشکینی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۰). برحسب این تحلیل، آیه تنها بخصوص تغییر از نیک به بد - چنان که در دیدگاه اول گذشت - محدود نیست.

یکی از نتایج این تفسیر از آیه، نسبت خاص منطقی «عموم و خصوص من وجه» است که میان آن و آیه ۵۳ سوره انفال برقرار می‌گردد، بدین صورت که در عین وجود نقطه اشتراک محتوایی میان این دو آیه، هریک از این دو بیانگر نکته‌ای است که دیگری فاقد آن است.

آیه یازدهم سوره رعد با بیانی فراگیر، تغییر در حال یک قوم را مستند به اختیار و انتخاب آنان کرده است. ظاهر این تعبیر بیانی گسترده است که شامل هرگونه تغییر، اعم از بد به نیک یا نیک به بد و منوط به نوع انتخاب و گزینش هر گروه است. پس بیان این آیه اعم است از اینکه قومی از نعمت و عزت به نعمت و ذلت برسند یا بعکس، از نعمت و ذلت به نعمت و عزت دست یابند.

اما آیه ۵۳ سوره انفال گرچه در خصوص نعمت است، اما با استفاده از فعل منفی «کان» به سنت خداوندی و حکمت غیرمتغیر او اشاره دارد؛ گویا برخلاف سنت و حکمت است که نعمتی را به گزاف از قومی سلب کند. از این رو نسبت به آیه ۱۱ سوره رعد مطلب اضافه‌ای دارد (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۳۹؛ همو، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۹۰۰-۹۰۱)؛ شبیه آیه «وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصِئُونَ» (هود: ۱۱۷) و یا آیه «وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (اسراء: ۱۵) که هر دو اشاره به سنت خداوندی دارند (ر.ک: مطهری، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۱۲۸).

شاید بتوان در تحلیل ادبی بدیعی این دو آیه را مصداق صنعت «احتباك» دانست که در تعریف آن گفته شده است: از دو کلام متقابل، بخشی حذف شود، در حالی که هریک از آن دو کلام بر محذوف دلالت داشته باشد (جرجانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۵؛ درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۶۶). به تعبیر دیگر، از جمله اول چیزی حذف شود که مشابه آن در جمله دوم بیان گردیده، و از جمله دوم نیز بخشی حذف گردد که در جمله اول بدان اشاره شده است (بغدادی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۲۳۶؛ کفومی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۶۷). در تطبیق احتباك بر دو آیه یادشده - چنان که اشاره شد - هر کدام از این دو آیه نکته‌ای را بیان فرموده که دیگری فاقد آن است. برحسب تحلیل یادشده، آیه ۱۱ رعد شامل تغییر نعمت به نعمت و بعکس است و آیه ۵۳ انفال - هرچند در خصوص تغییر نعمت به نعمت است، اما - به سنت تغییرناپذیر الهی اشاره دارد.

برحسب این دو آیه، رمز ترقی و عقبگرد ملت‌ها در انتخاب آگاهانه خودشان است؛ بدین صورت که هیچ مردمی از بدبختی به خوشبختی نمی‌رسند، مگر اینکه عوامل بدبختی را از خود، دور سازند و بعکس، خداوند یک ملت خوشبخت را بدبخت نمی‌کند، مگر آنکه خودشان موجبات بدبختی را برای خویش فراهم آورند (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۳۶؛ ج ۴، ص ۹۰۱؛ همو، ۱۳۹۸، ص ۱۲؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۹۳).

شهید صدر نیز از آیه ۱۱ سوره رعد، مکرر برای اثبات اختیار انسان برای نقش آفرینی در سرنوشت خویش بهره گرفته است (رک: صدر، ۱۴۰۰ق، ص ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۴۱). دست کم در برخی از موارد، نگاه شهید صدر به این آیه، متناسب با همین دیدگاه عمومیت است و نقش انتخاب و اختیار انسان را محدود به تغییر شرایط از خیر به شر ندانسته، بلکه اعم از تغییر از شر به خیر یا از خیر به شر تصویر کرده است.

۱-۲-۲. شواهد قرآنی بر دیدگاه عمومیت

در آیات نورانی و امیدآفرین قرآن نمونه‌های متعددی از تغییر وضعیت اقوام از بد به نیک در اثر رفتارهای اختیاری آنان گزارش شده که بیانگر تأثیر رفتار اقوام در نیکبختی آنان و تغییر وضعیت آنان از ناخوشایند به خوشایند است. پیش از بیان شواهد قرآنی، این نکته کلی گفتنی است که گستره آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» هر چند شامل هر دو نوع تغییر از نیک به بد و از بد به نیک است، ولی تغییر وضعیت مردم از بد به نیک با توجه به گستردگی رحمت الهی و لطف رحمانی بر بندگان، به صورت روشن‌تر مشمول آیه محل بحث است.

به دیگر سخن، اگر کسی میان شمول آیه نسبت به دو فرض تغییر از خیر به شر و شر به خیر تردید کند دلالت آیه بر تغییر از شر به خیر، به استناد سبقت رحمت خدا بر غضب وی اولویت دارد. علاوه بر آن شاید بتوان از سیاق صدر آیه محل بحث این گستره لطف الهی را استفاده کرد که در آغاز آن می‌فرماید: «لَهُ الْمُعَقَّبَاتُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛ برای انسان مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو و از پشت سرش او را از فرمان خدا [حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند.

۱-۲-۱-۱. آیه ۹۶ سوره اعراف

اما از روشن‌ترین شواهد مربوط به تأثیر رفتار صحیح جامعه بر سعادت‌مندی و حتی رفاه آنان و نیز در نقطه مقابل، اثرگذاری رفتار ناشایست بر گرفتاری و عذاب، این آیه کریمه است: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف: ۹۶)؛ و اگر - بر فرض - اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند؛ ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

۱-۲-۱-۲. قوم یونس

یکی از مصادیق آیه مزبور در جنبه مثبت، قوم حضرت یونس علیه السلام هستند که قرآن کریم درباره آنان می‌فرماید: «فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ أَمَنَتْ فَفَعَلَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ» (یونس: ۹۸)؛ و چرا هیچ آبادی نبود که (اهل آن) ایمان آورند و ایمانشان به آنان سود بخشد؟! مگر قوم یونس، هنگامی که ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا زمان (مرگ) بهره‌مندشان ساختیم. از این آیه کریمه به روشنی برمی‌آید که ایمان‌آوری قوم یونس موجب برطرف شدن عذاب از آنان و تبدیل وضعیت خطرناک آنها گردید.

مصدق دیگر در جنبه مثبت، قوم بنی اسرائیل هستند که در مقاطعی از تاریخ، به سبب رفتارهای درست خویش، مشمول الطاف خداوند قرار گرفتند؛ چنان که در این آیه اشاره فرموده است: «وَأَوْزَتْنا الْقَوْمَ الْأَذِنَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبِهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ» (اعراف: ۱۳۷) و مشرق‌ها و مغرب‌های پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم)، و اگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به پاداش صبر و استقامت آنان تحقق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان (از کاخ‌های مجلل) می‌ساختند و آنچه را از باغ‌های داربست‌دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم!

در این آیه کریمه، بنی اسرائیل به علت تاب‌آوری، به وعده نیک پروردگار رسیدند و وارث شرق و غرب زمین گردیدند. این وضعیت بنی اسرائیل در سخنان امیرمؤمنان علیه السلام نیز گزارش شده است که در ادامه بیان خواهیم کرد.

۳-۲-۲-۲. شواهد روایی بر دیدگاه عمومیت

۳-۲-۲-۱. شاهد روایی اول

شاهدی روایی که می‌توان برای دیدگاه فراگیر یادشده آورد روایت امام صادق علیه السلام در کتاب شریف *الکافی* است:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نَبِيًّا مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلَىٰ قَوْمِهِ وَأَوْحَىٰ إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرَبَةٍ وَ لَا أَنْاسٍ كَانُوا عَلَىٰ طَاعَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَاءٌ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَحَبُّ إِلَيَّ مَا أَكْرَهُ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَيَّ مَا يَكْرَهُونَ، وَ لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرَبَةٍ وَ لَا أَهْلِ بَيْتٍ كَانُوا عَلَىٰ مَعْصِيَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا ضَرَاءٌ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَكْرَهُ إِلَيَّ مَا أَحَبُّ إِلَيَّ تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلَيَّ مَا يُحِبُّونَ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۷۴، روایت ۲۵)؛ خداوند پیامبری را به سوی قومش فرستاد و به او وحی نمود که به قومت بگو: هرگاه مردمی به طاعت مشغول باشند و خوشی سراغ آنان بیاید، اما از امر محبوب من به آنچه دشمن می‌دارم متحول شوند، من نیز اوضاع را از آنچه دوست دارند به مکروه در نظر آنان، تغییر می‌دهم. و مردم معصیت‌کاری که سختی به آنان برسد، در نتیجه، از آنچه ناپسند می‌دارم به محبوب من رو کنند من نیز اوضاع آنها را از بدی‌ها به خوشی‌ها تغییر می‌دهم.

در این حدیث، به روشنی نقش انتخاب مردم در تغییر شرایط آنها از نیکی به بدی و نیز از بدی به نیکی بیان شده و تأییدی بر همین دیدگاه «عمومیت» است.

لازم به ذکر است که برحسب مبنای تفسیری علامه طباطبائی و آیت‌الله مصباح یزدی، روایات آحاد هرچند به لحاظ سندی معتبر باشند، در تفسیر حجیت ندارند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۷۸؛ ج ۶ ص ۵۷؛ مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۳۸). ولی ذکر دو نکته در اینجا لازم است:

اول. در اصل این مبنا از سوی برخی از محققان مناقشه شده است (ر.ک: بابایی و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۲۲۵). دوم. علامه طباطبائی در *المیزان* تصریح می‌کند: روایات آحاد تفسیری حجیت ندارند، مگر روایاتی که با محتوای آیات هماهنگ باشند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۲۱۱). در همین مقاله، برای اثبات این هماهنگی، شواهدی قرآنی بر ادعای عمومیت بیان گردید.

شاهد روایی دیگر بر دیدگاه عمومیت یادشده، سخنان امیرمؤمنان علیه السلام در وصف گروهی از بنی اسرائیل است که پس از تحمل گرفتاری‌ها و محرومیت‌های بسیار در حکومت فرعون، با شکیبایی و تغییر وضعیت خویش، به گشایش رسیدند. به آیه مربوط به این جریان، پیش‌تر اشاره شد؛ اما در توضیح تغییر مثبت در قوم بنی اسرائیل، امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

آنگاه که خداوند کوشش ایشان را در شکیبایی بر رنج بردن در راه محبت خود و تحمل بر ناشایسته‌ها را از جهت ترس از خود مدنظر قرار داد، آنان را از گرفتاری‌های سخت، رهایی بخشید و به آنها عوض خواری، ارجمندی و به عوض ترس، آسودگی عطاایشان نمود. پس پادشاهان فرمانده و پیشوایان راهنما شدند و خدا به ایشان بزرگواری عطا کرد، بیش از آنچه آرزو داشتند. پس نگاه کنید چگونه بودند زمانی که جمعیت‌ها گرد آمده و اندیشه‌ها با هم، و دل‌ها یکسان و دست‌ها یار هم و شمشیرها کمک یکدیگر و بینایی‌ها ژرف و تصمیم‌ها یگانه بود؟! آیا در اطراف زمین‌ها (شهرها) بزرگ و بر همه جهانیان پادشاه نبودند؟ (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۸۰۴).

در این سخنان حضرت به روشنی، تبدیل وضعیت آنان از بدی به نیکی در پرتو تغییر مردم را ترسیم نموده‌اند. جالب توجه اینکه علامه مصباح یزدی با وجود گرایش به دیدگاه «نفی عمومیت» - که پیش‌تر گذشت - در شرح این بخش از فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام دیدگاه «عمومیت» را به صراحت و با این تعبیر پذیرفته است:

وظیفه ما توجه به سنت‌های پروردگار متعال است. یکی از آنها این سنت است که تا آن هنگام که جمعیتی حال نیک یا بد خود را تغییر ندهند، خداوند در سرنوشتشان تغییری ایجاد نخواهد فرمود (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۰).

ایشان در ادامه، به آیه محل بحث، یعنی آیه ۱۱ سوره رعد استناد نموده است. علامه مصباح یزدی در این جملات، هر دو نوع تغییر نیک به بد و بد به نیک را مشمول سنت تغییر دانسته، فرموده امیرمؤمنان علیه السلام را بر تغییر از بد به نیک تطبیق کرده است.

نتیجه‌گیری

۱. سیاق آیه ۱۱ سوره رعد مانع برداشت گسترده از پیام عام آن نیست؛ چنان که در آیات متعددی از قرآن در میانه موضوعی خاص، بیانی عام و دلیلی شامل نسبت به موضوعی خاص مشاهده می‌شود.
۲. یکی از شواهد عدم انحصار پیام آیه به موارد خاص، آیاتی است که با وجود خطاب آن به افرادی خاص، می‌توان با کنار گذاشتن خصوصیات ظاهری آن خطاب، برداشتی تعمیم‌پذیر از آیه ارائه کرد.
۳. از روشن‌ترین آیات مربوط به تأثیر رفتار صحیح جامعه بر سعادتمندی آنان و نیز در نقطه مقابل، اثرگذاری رفتار ناشایست بر گرفتاری و عذاب، آیه ۹۶ اعراف است که ایمان و تقوای ساکنان آبادی‌ها را موجب گشودن برکات بر آنان دانسته است. همچنین آیات درخواست مغفرت و رحمت و پذیرش توبه از سوی خداوند شاهدی دیگر بر این نکته است.
۴. شاهد روایی بر دیدگاه فراگیر یادشده، سخن امام صادق علیه السلام است که بر نقش روگردانی مردم از طاعت خدا در نامطلوب شدن وضعیت آنان و نیز بر تأثیر روی آوری به خداوند در تغییر وضعیت به سمت خیر و خوشی، تأکید ورزیده است. همچنین امیرمؤمنان علیه السلام در وصف بنی اسرائیل فرموده‌اند: آنان با شکیبایی از بوغ حکومت فرعونیان نجات یافتند.

منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه و شرح علی نقی فیض الاسلام، چ پنجم، تهران، فیض الاسلام.
- بادکوبه هزاوه، احمد و یونس دهقانی فارسانی، ۱۳۸۷، «تحلیل آراء مفسران در تفسیر آیه «... إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بأنفسهم» براساس مفهوم میثاق اجتماعی در ادوار تاریخی»، *تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، سال پنجم، ش ۱۰، ص ۵ - ۱۸.
- بحرانی، هاشم، ۱۴۱۶ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
- بغدادی، عبدالقاهر، ۱۴۱۸ق، *خزانه الادب*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- جرجانی، علی بن محمد، ۱۴۰۵ق، *التعریفات*، بیروت، دار الکتب العربی.
- درویش، محیی الدین، ۱۴۱۵ق، *اعراب القرآن و بیانه*، چ چهارم، سوریه، دار الارشاد.
- صدر، سیدمحمدباقر، ۱۴۰۰ق، *المدرسه القرآنیة: التفسیر الموضوعی و التفسیر التجزیة فی القرآن الکریم*، بیروت، دار التعارف.
- صدری فر، نبی الله و همکاران، ۱۳۹۷، «تحلیل، مقایسه و نقد دیدگاه مفسران درباره سنت تغییر (ذیل آیه ۱۱ سوره رعد)»، *پژوهشنامه معارف قرآنی*، ش ۳۳، ص ۹۵ - ۱۱۷.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۲۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ق، *تفسیر نور الثقلین*، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.
- فخررازی، محمدبن عمر، ۱۴۲۰ق، *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- کفومی، ابوالقاء، ۱۴۱۹ق، *معجم فی المصطلحات و الفروق اللغویه*، بیروت، مؤسسه الرساله.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- مشکینی، علی، ۱۳۸۰، *ترجمه قرآن*، قم، الهادی.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۹، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، چ دوم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۰، *اخلاق در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- _____، ۱۳۸۷، *زینهار از تکبر*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- _____، ۱۳۸۹، *قرآن‌شناسی*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- _____، ۱۳۹۳، *راه و راهنماشناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره.
- _____، ۱۳۶۸، *آشنایی با قرآن*، چ سوم، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۸، *مجموعه آثار*، چ چهارم، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۹، *خاتمیت*، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۹۸، *قیام و انقلاب مهدی عج*، تهران، صدرا.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الإختصاص*، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.